

هست اندر صورت هر قصه‌ای
خرده بینان را زمعنی حصه‌ای
«جامی»

سیری در مثنوی‌های

یوسف و زلیخا

(۵)

یوسف و زلیخای جوهر تبریزی

یکی دیگر از سخنوران چیره‌دستی که این داستان شورانگیز و عبرت
آموز را منظوم کرده جوهر تبریزی از گویندگان سده دوازدهم هجری است.
نام این شاعر گمنام میرزا بابا فرزند حاج کاظم تبریزی است که تخلص
شعری او «جوهر» بوده است - جوهر تبریزی جریان سرودن این مثنوی را در
طی منظومه‌های تعریف می‌کند و می‌گوید که نظامی گنجوی را شبی خواب می-
بیند . نظامی او را نوازش می‌کند و وی را در آغوش می‌گیرد و او را مأمور
می‌کند که داستان یوسف و زلیخا را به سلك نظم فارسی درآورد .

جوهر با کریم خان زند معاصر بوده و در سال ۱۱۹۴ قمری مقارن با وقوع زلزله سخت تبریز وفات کرده است .

شرح حال وی را مرحوم میرزا حسن زنوزی فانی در کتاب «ریاض الجنه» نوشته و پس از آن مرحوم محمد علی تربیت در کتاب (دانشمندان آذربایجان) احوالات وی را نوشته است (۱).

اشعار این مثنوی که آن را به نام کریمخان زند سروده از لحاظ مضمون و بیان اندیشه‌های دل‌انگیز متوسط است اینک ابیاتی از این مثنوی نقل می‌شود :

| | |
|-------------------------------|-------------------------------|
| خدا یا همچو صبحم سینه بکشای | ز فیضت بر دلم آئینه بنمای |
| که تابد نیر فکرم بر اقطار | فشانند طوطیم شکر ز منقار |
| بطبع من که دریائیست خاموش | چنان از صرصر تأئید در جوش |
| که از طوفان وی بر صفحه خاك | رساند موج معنی سر بر افلاك |
| بود آیا که بی مانع ز من کام ؟ | بر غم آسمان اندر ره کام |
| کرم کن خامه معنی نگاری | چو مژگان ترم گوهر نثاری |
| بگردان تار نظم را ز گوهر | بسان رشته گوهر توانگر |
| دلم را با قناعت ساز هم عهد | مذاقم را بکن شیرین ازین شهد |
| کشم تا پای سمی از کوی هردون | نشاتم دست استغنا بگردون |
| بده بر گوهر فکرم چنان آب | کزو این نه صدف گردد پیر از آب |
| بشاخم از نسیم فیض کامل | گل رنگین نشان از غنچه دل |
| از آن گل بهجنتی بخشابه گزار | که از غم خلد را بردل خلد خار |

جوهر تبریزی در این منظومه اشاره به جریان خواب دیدن خود می‌کند ، نظامی گنجوی به او می‌گوید که داستان یوسف و زلیخا را به سلك نظم درآورد . اینک ابیاتی از جوهر تبریزی در این باره :

| | |
|---------------------------|-----------------------------|
| شبی کش مه چو مهر چاشتگاهی | جهان افروز تر چندانکه خواهی |
| دروهر اختر از روشن جبینی | به مه بسته ره گستاخ بینی |
| ز یاقوت و زمرد بوسی خاك | گهر ریز از جبین شرم افلاك |
| ز گلهای چمن باد سبك خیز | نموده مغز جان را عنبر آمیز |

تا آنجا که می‌گوید :

| | |
|----------------------------|--------------------------|
| بخوابم چشم دل را شد نمودار | یکی نزهت گهی فردوس آثار |
| در ایوان کش ز وضع خسروانیه | ارم را برده از یاد زمانه |

نشسته بر سر تخت بلندی
 چو دیدم این شکوه از جهان بیش
 درین دم عندلیبی شد نواسنج
 که ای غم پرور رنجور مانده
 رهاکن غم که آمد وقت شادی
 طاب کردم بیزم دوستکامی
 چو سوی تختگاهش یافتم بار
 بصد دلداریم بگرفت در بر
 به تختم جای داد از یاری بخت
 نخست از راه دلجوئی خطابم
 که ای ملک سعادت تختگاهت
 و پس از خطابهایی از اینگونه برای تحریض و تشویق شاعر سرودن منظومه‌ای شیوا، نظامی بار دیگر به او مأموریت می‌دهد که با گوهر نظم

اقتخاراتی برای جهان ادب بیافریند :
 جوابم داد شاه نغز گفتار
 برو با تیشه خارا کن فکر
 بود این روضه اقبال آن خان
 درین حالت شتابان دیده از روی
 دلم هنگامه شور طرب دید

بدایع داستان

بعضی از سخنوران در طی مثنویات و داستانهای خود به مناسباتی در مقام شرح و تفسیر روایات و رموز قصه آموزنده یوسف برآمده و از این راه بر ذخائر معنوی گنج شایگان ادب و عرفان ایران افزوده‌اند .
 از میان آنهمه آثار زیبا و ذوق‌آفرین که حاوی اندیشه‌هایی ژرف و آسمانی‌ست در اینجا به نقل چند بیت از این نمونه که در دفتر ششم مثنوی مولوی دیده می‌شود مبادرت می‌گردد .
 این ابیات درباره آغاز زندگی و عنفوان جوانی عبرت‌انگیز حضرت یوسف علیه السلام است :

از پدر چون خواستند آن داوران
 تا برنش سوی صحرا يك زمان

جمله گفتندش عیندیش از ضرر
 يك دو روزی مهلتی ده ای پدر
 تو چرا ما را نمی داری امین ؟
 یوسف خود بسپری با حافظین
 تسا بهم در مرجها بازی کنیم
 ما در این دعوت امین و محسنیم
 گفت : این دانم که نقلش از برم
 میفروزد در دلم درد و سقم
 این دلم هرگز نمی گوید دروغ
 که ز نور عرش دارد دل فروغ
 درگذشت از وی نشانی آن چنان
 که قضا در فلسفه بود آن زمان
 این عجب نبود که کور افتد به چاه
 بوالمجب افتادن بینای راه
 کاین قضا را گونه گون تصرف هست
 چشم بندش یفعل الله مایشاست (۲)

تا آنجا که پس از اشاره به قضای روزگار و تصریف زمان و خواست
 پروردگار می گوید :

ای عزیز مصر جسانم دستگیر
 عذر این زندانی خود درپسذیر
 ای عزیز مصر و در پیمان درست
 یوسف مظلوم در زندان تست
 در خلاص او یکی خوابی ببین
 زود کسان الله یحجب المحسنین
 هفت گاو لاغر پراز گزند
 هفت گاو فریبهش را می خورند
 هفت خوشه زشت خشک ناپسند
 سنبلات تازه اش را می چرند
 قحط از مصرش برآمد ای عزیز
 امین مباح ای شاه راستچیز

یوسفم در حبس تو ای شه نشان
هین ز دستان زنانم وارهان ...

روح را از عرش آرد در حیطم (۳)
لاجرم کید زنان باشد عظیم (۴)

مولوی در این اشعار با توجه برخی از آیات سوره یوسف مانند آیه‌های شماره ۴۲ به بعد که در آنجا اشاره به زندانی شدن حضرت یوسف و تعبیر خواب زندانیان شده و از وقوع هفت سال فراوانی و پس از آن هفت سال قحطی در شهر مصر و کید زنان و شکیبائی و پاکدامنی یوسف و خرسندی او به بازی تقدیر و عبرت آموختن از این قصه پندآمیز و پرماجرا سخن به میان می‌آورد.

پروردگار سبحان در پایان این سوره فرموده است: لقد كان في قصصهم عبرو لاولى الالباب (۵). آری چنین است در داستانهای پیامبران و گذشتگان عبرتی برای خردمندانست و انبای بشر باید از سرگذشت آنان عبرت گیرند و در برابر رویدادهای زمانه بردبار و صبور باشند و با توکل و ایمان به خدا بر دشواریها فائق آیند و هنگامی که به مقامات عالی رسند و عزت و شوکت یابند گناهکاران را مورد عفو و اغماض قرار دهند و در برابر تمایلات نفسانی و امیال شیطانی آبرو و شرف خود را محفوظ نگاه دارند و چون یوسف صدیق و راستگوئی و صداقت پیشه سازند و بدانند که نجات و رستگاری در راستی و درستستیست و هرگز پیرامون کینه‌توزی و حسادت و بدبینی نگردند و کسی را حقیر نشمارند و در آزار و ایذاء مردم نپردازند و در امور رعایت عدالت و میانه‌روی را بکنند و مردم دوست باشند تا محبوب خدا و خلق باشند و بانبروی ایمان سعادت دنیا و آخرت را برای خویش ذخیره سازند.

با اینکه یوسف از هنگام گرفتاری در چاه کودکی چند ساله بود بمد ایمان به خدا در همه جا از بوته امتحان پیروز بیرون آمد و در مصائب گوناگون و سخت‌ترین شدائد و دشوارترین شرائط حیات اضطراب و جزع به خود راه نداد و به برهان الهی و نیروی باطنی مقام پیامبری یافت.

مولانا جلال‌الدین بلخی (۶۰۴-۶۱۲ هـ) در چندین جا از کتاب مثنوی که یکی از شاهکارهای ادب پارسی و گنجینه‌ای بزرگ از عرفان و حکمت است از داستان سراسر پند و تمثیل و عبرت یوسف سخن به میان می‌آورد و انوار هدایت را فراراه مشتاقان می‌تاباند.

چنانکه گفتیم از روزگاران کهن تا دوره معاصر قصه یوسف و زلیخا مورد تفسیر و شرح سخنوران و مصنفان وارباب تحقیق و فضیلت واقع شده است . از میان معاصران ما نامی هم از شادروان اسداله ایزدگشسب منخلص به « شمس » (متولد سال ۱۲۶۲ شمسی و متوفی فروردین ماه سال ۱۳۲۶ شمسی) شایان ذکر است . وی در کتاب « اسرارالمشق » که یکی از مثنویات عرفانی و شیوای اوست در مقام تفسیر سوره یوسف برآمده و اشعاری شورانگیز در این باره سروده است .

اینک از مثنوی یاد شده ابیاتی در اینجا آورده می‌شود که درباره به چاه افکندن یوسف توسط برادران اوست :

دور چون گشتند از چشم پدر
آن یکی میزد به رویش آن به سر
گر مددجو حالیا از مهر و ماه
اینک اندازیم اندر قعر چاه
گفت یوسف : آخر از بهر خدا
گر روا دارید بر من این جفا
رحمتی آخر بر آن پیر حزین
از خدا اندیشه‌ای وز یوم دین
جمله گفتندش : رها کن این سخن
زودتر از تن بیرون کن پیرهن
چون که بیرون کرد پیراهن ز تن
بازویش بستند محکم بر رسن
چون رسن در چاه کردند از عناد
همچنان مهر و وفا نامد به یاد ... (۶)

در باره داستان عشق زلیخا و دلباختگی وی نسبت به یوسف گوینده این مثنوی چنین بیان می‌کند :

عشق و مستوری نمی‌سازد بهم
نیک نامی را میجو از متهم
مر ملامت را کنون آماده باش
چون زلیخا بر زبان افتاده باش

آتش عشق زلیخا شد بلند
 بس شررها او به شهر اندر فکند
 شهره اندر مصر شد راز دلش
 غیر رسوائی نیامسد حاصلش
 آن زمان مصر با جاه و جلال
 جملگی گفتند با هم این مقال
 کان زن از عشق غلام خویشتن
 با چنان حشمت چسان شد مفتتن
 عشق بر قلبش دو اسبه ساخته
 بیدقی شهمانش از رخ ساخته
 تیر عشق آنسان دلش را بر شکافت
 کاندرون دل بجز یوسف نیافت
 می نداند اسم و رسم و نام و ننگ
 شیشه تقوای خود برزد به سنگ (۷)

عارف ربانی شادروان ایزد گشوب « شمش » در این مثنوی لطایف عرفانی را با تعبیراتی دلکش و تشبیهات و رموزی دلانگیز با هم آمیخته و سوره یوسف را بایمانی عارفانه تفسیر کرده و در آن به پاره‌ای نکته‌های عرفانی و حالات جذبه و عشق اشاره شده که آدمی را شور و حالی دیگر می‌دهد و به کوی عشق و معرفت پرواز می‌دهد و از منازل و مراحل عشق سخن به میان می‌آورد که شرح و تفسیر آن تعبیرات لطیف و پرسوز و گداز که بر دلها می‌نشیند در اینجا نمی‌گنجد .

وی در این مثنوی از یوسف و داستان آن تعبیراتی عرفانی می‌آفریند و با اشاراتی دلانگیز از مراتب سلوک و تطبیق آن با عالم صغیر و کبیر سخن میراند و با اشاره به سخن پر حال و شور مولوی در بیان حدیث مشهور « ان للقرآن ظهراً و بطناً و لبطنه بطناً الی سبعة البطن و فی رواة الی سبعین بطناً (۸) که می‌گوید :

تو ز قرآن ای پسر ظاهر مبین
 دیو آدم را نبیند غیر طین (۹)
 از تعبیرات و رموزی دلکش سخن به میان می‌آورد و می‌گوید :
 « یوسف روح با اخوان قوی و مدارک از کنعان عالم ملکوت به ملک

آمده و به سعی اخوان حسود به چاه طبیعت افتاده تا کاروانی از راه رسد و بحبل‌المتین ولایت از چاهش برکشند و به بندگیش برگیرند و به عزیز مصر ولایت او را بفروشد و عزیز او را به زلیخای نفس سپارد و نفس از هر راهی بدر آید تا او را از راه ببرد و اگر اوقصدی خواهد به همراهی نفس ظهور برهان رب مانع آید و عصمت حافظ از فحشاء باشد تا بالاخره خود عزیز مصر ولایت گردد و مقام خلافت و نبوت و سلطنت حقیقه او را دست دهد

گوینده این مثنوی با اشاراتی که در مقدمه «اسرارالمشق» در تفسیر سوره یوسف نموده داستان یوسف را رنگی عرفانی داده و تعبیراتی از ذهن معنی آفرین خویش ارائه کرده است .

قصص قرآن و از آن جمله قصه یوسف برای تهذیب نفس و هدایت افراد به شاهراه سعادت دارای هدفهای عالی است .

داستان یوسف از سوی نویسندگان و اندیشمندان و ارباب فضیلت بارها شرح و تفسیر شده که در زمان ما می‌توان آثاری را که به قلم آقایان سید صدرالدین بلاغی و سید محمد صرفی و دکتر محمد خزائلی نوشته شده و هر یک جداگانه به نام «قصص قرآن» انتشار یافته نام برد .

مزار یوسف و زلیخا

بطوری که درباره‌ی ازماخذ و کتب اشاره شده حضرت یوسف یکصد و ده سال در جهان بزیست و چون وفات یافت جسد وی را مومیائی کردند و آنرا در میان تابوتی قرار دادند و آنرا همچنان محفوظ نگاه داشتند (۱۰) .
ناصر خسرو قبادیانی در سفرنامه خود اشاره کرده است که در مسافرتی که به مصر کرده گذارش به قبر یوسف علیه السلام افتاده و در این باره چنین نوشته است :

«... در این مشهد شش گور است و از این چهار دیوار بیرون ، نشیمنی است و از آنجا گور یوسف بن یعقوب علیه السلام است . گنبدی نیکو ساخته‌اند و گوری سنگین کرده و بر آن جانب که صحراست میان گنبد یوسف علیه السلام و این مشهد مقبره‌ای عظیم کرده‌اند و از بسیاری جاها مرده بدانجا آورده‌اند و دفن کرده و بر بام مقصوره که در مشهد است حجره‌ها ساخته‌اند مهمانان را که آنجا رسند و آن را اوقاف بسیار باشد از دیده‌ها و مستغلات در بیت المقدس و آنجا اغلب جو باشد و گندم اندک باشد و زیتون بسیار باشد ، مهمانان و مسافران و زائران رانسان و زیتون دهند. (۱۱)

زیر نویس :

- ۱- برای کسب اطلاع از شرح حال و آثار وی مراجعه کنید به کتاب چهل مقاله صفحات ۳۱۹ الی ۳۲۷ و همچنین رساله یوسف و زلیخای دکتر خیامپور صفحات ۵۰ الی ۵۴ و مآخذ دیگر.
- ۲- نگاه کنید به صفحات ۵۹۸ و ۵۹۹ مثنوی مولوی .
- ۳- کناره کعبه و یا دیوار کعبه را حطیم گویند .
- ۴- اشاره است به قسمتی از آیه ۲۸ سوره یوسف که می فرماید : ان کیدکن عظیم چنانکه مولوی در جای دیگر گفته است :
یوسف از کید زلیخای جوان
ماند در زندان برای امتحان
- ۵- آیه ۱۱۱ سوره یوسف .
- ۶- نگاه کنید به صفحه ۳۸ و ۳۹ کتاب اسرارالمشق .
- ۷- نگاه کنید به صفحه ۵۵ کتاب اسرارالمشق .
- ۸- برای ملاحظه صورتهائی دیگر از این حدیث معروف مراجعه کنید به صفحات ۸۳ و ۸۴ و ۱۰۰ احادیث مثنوی از انتشارات دانشگاه تهران به جمع و تدوین شادروان بدیع الزمان فروزانفر و صفحه ۲۴۰ جلد اول غررالحکم و دررالکلم عبدالواحد آمدی از علمای قرن پنجم به ترجمه آقای محمد علی انصاری قمی .
- ۹- رجوع کنید به صفحه ۳۰۹ مثنوی مولوی (جلد سوم) چاپ کتابفروشی اسلامیة .
- ۱۰- نگاه کنید به صفحه ۱۲۵ کتاب قصص قرآن تألیف آقای سید صدرالدین بلاغی و نیز صفحه ۲۲ از کتاب یوسف وزلیخا تألیف آقای دکتر خیامپور.
- ۱۱- رجوع کنید به صفحه ۴۷ سفرنامه ناصر خسرو چاپ شرکت سهامی کتابهای جیبی .